

# اینک مصطفی شاعیان

محمد حسین خسرو پناه



مصطفی شاعیان و رمانتیسیم  
انقلابی. انوش صالحی. سوند: نشر  
باران، ۱۳۸۹. ۴۸۰ ص.

مصطفی شاعیان از جمله مبارزان جنبش چپ ایران در دهه‌های چهل و پنجاه است که در طول زندگی کوتاه اما پُرفراز و نشیب خود در زمینه‌های مباحث نظری، تاریخ معاصر ایران، وقایع منطقه‌ای و جهانی، هنر و ادبیات و... چهار کتاب و بیش از سی مقاله نوشت، برای

کوتاه زمانی، بلکه به عنوان یک مبارز انقلابی اندیشه‌مند از آغاز تا پایان بررسی شده است. اگرچه علاقه و همدلی نویسنده به شاعیان واضح است، اما این امر موجب آن نشده که به منظور اسطوره‌سازی بخش‌هایی از زندگی و نظریات شاعیان را پرده‌پوشی کند، بلکه به بخش‌هایی از زندگی و نظریات او پرداخته که دیگران آن‌ها را نادیده گرفته‌اند. برای نوشتن این زندگینامه مشروح، انوش صالحی علاوه بر منابع مکتوب و شماری از اسناد و مدارک، با خواهر و عده‌ای از یاران، دوستان،

آشنایان و حتی هم‌محله‌ای‌های شاعیان مصاحبه کرده و توانسته است ابعادی ناشناخته یا کمتر مطرح شده از روحیه، منش و زندگی وی را آشکار کند. ناگفته نماند، به رغم ویژگی‌های متعدد، این اثر به صورت روایی و توصیفی نوشته شده و با کارنامه نظری و عملی شاعیان برخورد انتقادی نشده است.

**مصطفی شاعیان و رمانتیسیم انقلابی در دو بخش:** «کتاب اول: مسگرآباد» (صص ۱۸۱ - ۱۵) و «کتاب دوم: موسم باران و باروت» (صص ۳۳۰ - ۱۸۵) تدوین شده و فهرست آثار شاعیان، تصویر اسناد، بریده جراید و... جزء ضمیمه این کتاب است. بخش اول با توضیح چگونگی خودکشی شاعیان هنگام درگیری با مأمور گشت پلیس در صبح روز اول بهمن ۱۳۵۴ آغاز می‌شود و آنگاه صالحی به پیشینه خانوادگی شاعیان می‌پردازد، زندگی و فعالیت‌های او را از نوجوانی تا سال ۱۳۴۹ توضیح می‌دهد و تحولات فکری، سیاسی و آثار او را گاه مشروح و گاه به اختصار بررسی می‌کند. بخش دوم به فعالیت‌ها و آثار شاعیان طی سال‌های ۱۳۵۴ - ۱۳۴۹، بخصوص تشکیل جبهه دموکراتیک خلق، روابطش با سازمان‌های مجاهدین خلق ایران و چریک‌های فدایی خلق ایران، ارسال آثارش به خارج از کشور و... اختصاص دارد. در ادامه به مباحثی از **مصطفی شاعیان و رمانتیسیم انقلابی** می‌پردازم که به جهاتی بااهمیت یا بحث برانگیزند.

## محفل توکلی

فعالیت سیاسی شاعیان از سال ۱۳۳۰ - در پانزده سالگی - با

تحقق هدف‌ها و آرمان‌هایش تلاش کرد و در این راه جان باخت؛ با این حال، همواره در حاشیه جنبش چپ بود و در حاشیه هم ماند. نه در زمانه خود و نه در سال‌های بعد نظریاتش مورد توجه قرار نگرفت و به جریان فکری و سیاسی تبدیل نشد.

علی‌رغم بیش از چهل سال کم‌توجهی، چند سالی است که توجه شماری از نویسندگان و پژوهشگران به شاعیان جلب شده است. انتشار سه کتاب **مصطفی شاعیان، یگانه متفکر تنها** (نوشته هوشنگ ماهرویان)، **هشت نامه به چریک‌های فدایی خلق** (به کوشش خسرو شاکری) و **درباره روشنفکر (یک بحث قلمی)**: ۱۳۵۲ - ۱۳۵۳ (به کوشش ناصر پاکدامن) طی سال‌های ۱۳۸۶ - ۱۳۸۳ گواه بارز این توجه است. در این آثار عمدتاً بخشی از زندگی و نظریات شاعیان مورد بررسی و تأکید قرار گرفته که مربوط به روابط او با سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران و انتقادهایش به نظریات و مناسبات درون سازمانی چریک‌های فدایی است. از این‌رو، جدا از دستاوردهای این آثار - بخصوص مقاله عالمانه ناصر پاکدامن در مؤخره کتاب **درباره روشنفکر...** - باید متذکر شد که نه تنها کارنامه نظری و عملی شاعیان در مجموع و در مقایسه با صاحب‌نظران هم‌دوره او بررسی نشده است بلکه در مواردی با برجسته کردن بخشی از نظریات شاعیان و بی‌توجهی به بخش‌های دیگر آن، تصویری دلخواه از او پدید آورده‌اند.

**مصطفی شاعیان و رمانتیسیم انقلابی** پژوهشی متفاوت و از چند جهت بااهمیت است: پیش از هر چیز، در این کتاب زندگی و آثار شاعیان نه در رابطه با این یا آن سازمان سیاسی و نه در یک دوره

پیوستن به سازمان پان ایرانیست (پرچمداران پان ایرانیزم) آغاز می‌شود. پس از قیام ۳۰ تیر ۱۳۳۱، شعاعیان جوان با این‌که «گرایش تند شوینیستی‌اش» بیش‌تر هم شده بود از آن سازمان جدا شد و به «سلک هواداران مصدق پیوست» و به همراه تنی چند از همکلاسی‌ها و دوستانش محفلی تشکیل داد که شعار آن «ایران برتر از همه» بود. (صص ۲۸ - ۲۷) به نوشته صالحی، پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و قبل از سال ۱۳۳۷ به هنگام تحصیل در دبیرستان صنعتی تهران، شعاعیان در نتیجه مطالعه منظم به تدریج دچار تحول فکری شد و به مارکسیسم اعتقاد پیدا کرد. (صص ۴۵ - ۴۴) در ادامه این روند، با پیوستن به محفل زنده یادمحمود توکلی (۱۳۸۶-۱۳۰۶) آگاهی‌اش از مارکسیسم افزایش و سمت و سو یافت. صالحی به نقل از شعاعیان می‌نویسد: این محفل که نقش آن «در طرح مسائل تفویضی، ناب و بی‌همتا» بود، در اوایل دههٔ چهل تشکیل شد. (بنگرید به: صص ۳۹ - ۴۶) البته، داده‌های دیگر حاکی از آن است که توکلی این محفل را نه در اوایل دههٔ چهل، بلکه در بهار ۱۳۳۸ به همراه هوشنگ کشاورز صدر و دو تن دیگر تشکیل می‌دهد که به جز وقفه‌ای کوتاه در زمستان ۱۳۳۹ (به علت توقیف توکلی در بهمن‌ماه آن سال) فعالیت آن تا بهار ۱۳۴۲ ادامه داشت. این محفل در ابتدا محفلی نظری و تعلیماتی بود و اعضا علاوه بر فراگیری و بحث دربارهٔ مارکسیسم به نقد عملکرد جنبش چپ ایران (حزب تودهٔ ایران، نیروی سوم، جامعهٔ سوسیالیست‌ها و...) نیز می‌پرداختند. جلسه‌های محفل در خانه‌های اعضا که تعداد آن‌ها بیش‌تر شده بود به صورت کلاس درس تشکیل می‌شد و توکلی تدریس می‌کرد.<sup>۱</sup> در پی گشایش فضای سیاسی کشور (۱۳۴۲ - ۱۳۳۹) اعضای محفل از طریق جبههٔ ملی به فعالیت سیاسی پرداختند و مواضع و نظریات محفل خود را در جبههٔ ملی و محافل دانشجویی تبلیغ و ترویج کردند. در خصوص چگونگی آشنایی توکلی و شعاعیان نیز لازم به توضیح است که در اواخر سال ۱۳۳۸، هنرسرای عالی فنی تهران (بعدها پلی‌تکنیک) که شعاعیان در آن تحصیل می‌کرد، توکلی را برای تدریس روان‌شناسی اجتماعی دعوت می‌کند. توکلی و شعاعیان در کلاس درس با هم آشنا می‌شوند و در سال ۱۳۴۰ شعاعیان به محفل توکلی می‌پیوندد.<sup>۲</sup> احتمال دارد شعاعیان نه در هنگام تحصیل در دبیرستان بلکه پس از آشنایی با توکلی و تحت تأثیر او مارکسیست شده باشد.

در دورهٔ فضای باز سیاسی، شعاعیان مانند بسیاری دیگر از دانشجویان چپ به جبههٔ ملی پیوست و عضو فعال سازمان دانشجویان جبههٔ ملی در هنرسرای عالی فنی بود. به گفتهٔ کشاورز صدر، شعاعیان در تهیه و تنظیم نشریهٔ پیام دانشجوی (ارگان آن سازمان) در آغاز کار مشارکت داشت و یکی دو مقاله هم از او در آن نشریه منتشر شد.<sup>۳</sup> در روزهای ۴ تا ۱۱ دی ۱۳۴۱ اولین کنگرهٔ جبههٔ ملی در تهران برگزار شد. شورای مرکزی جبهه که از حضور و فعالیت دانشجویان چپ در سازمان دانشجویی جبههٔ ملی اطلاع داشت دقت زیادی به عمل آورد تا چپ‌ها به نمایندگی دانشجویان به کنگره راه نیابند. از این‌رو، صلاحیت عده‌ای از آن‌ها را که دانشجویان به

نمایندگی خود برگزیده بودند رد کرد. با این حال، شماری از دانشجویان چپ که شناخته شده نبودند به کنگره راه یافتند. مصطفی شعاعیان یکی از آن نمایندگان بود. (ص ۵۲) صالحی می‌نویسد: پیش از تشکیل کنگره، دانشجویان چپ «با این تحلیل که اکثریت رهبران جبههٔ ملی را عناصر بازاری و محافظه‌کار تشکیل می‌دهد که توان حرکت‌های رادیکال را ندارند» در صدد برآمدند برای تأثیرگذاری بر مواضع و سیاستگذاری جبههٔ ملی، فراکسیونی تشکیل دهند. «آن‌ها بر روی چهار شعار احیای ملی شدن صنعت نفت، خروج ایران از پیمان سنتو، انتخابات آزاد و اصلاحات ارضی تأکید داشتند.» (صص ۵۳ - ۵۲) در جلسه‌هایی که برای ایجاد آن فراکسیون تشکیل دادند شعاعیان هم حضور داشت. «مصطفی به رغم حضور محدودش در جلسات قبل از کنگره، تأکید زیادی بر فعالیت‌های تشکیلاتی و پیشرفت در روند فعالیت‌های جبههٔ ملی داشت.» (ص ۵۳) علاوه بر این جلسه‌ها، شعاعیان به منظور تأثیرگذاری بر نمایندگان کنگره، کتابچهٔ «نسل جوان و جبههٔ ملی» را که قبلاً نوشته و نسخه‌ای از آن را به رؤیت دکتر مصدق رسانده بود، به همراه نامهٔ ستایش‌آمیز دکتر مصدق به خودش با اسم مستعار «سرباز» چاپ کرد و در روز اول کنگره به نمایندگان ارائه کرد. شعاعیان در «نسل جوان و جبههٔ ملی دوم» به تحولات جامعه و سیاست در ایران تا سال ۱۳۴۰، نقش و عملکرد امپریالیسم در ایران، فعالیت‌ها و مواضع جبههٔ ملی دوم و رهنمودهایی برای فعالیت‌های آتی آن و... می‌پردازد. صالحی ضمن توضیح مباحث اصلی این کتاب (بنگرید به: صص ۶۱ - ۵۴) متذکر می‌شود که «نسل جوان و جبههٔ ملی» با کتاب «چه باید کرد» نوشتهٔ محمود توکلی «شباهت‌های بسیار» دارد (ص ۵۷) با این حال، بر این نظر است که آن کتاب «اثر فکر و اندیشهٔ مصطفی» است. (ص ۶۶) حال آن که از مقایسهٔ دو کتاب معلوم می‌شود که «نسل جوان و جبههٔ ملی» بر اساس «چه باید کرد» نوشته شده و شامل همان مواضع و نقطه‌نظرهاست؛ انتظاری غیر از این هم نباید داشت زیرا «چه باید کرد» پلا تفرم محفل توکلی و شعاعیان یکی از اعضای آن محفل بود. در «چه باید کرد»<sup>۴</sup>، توکلی مطرح می‌کند که ایران کشوری فئودالی و تحت سلطهٔ استعمار است. انگلستان امپریالیسم مسلط و «دشمن درجهٔ اول نهضت ملی» ایران است و از تداوم فئودالیسم حمایت می‌کند و با هرگونه تغییر و تحول سیاسی و اقتصادی که به منافع و موقعیتش لطمه بزند مقابله می‌کند. تسلط فئودالیسم مانع رشد مناسبات سرمایه‌داری وابسته و ملی است. حکومت ایران با حمایت قاطع انگلستان تا آن‌جا که بتواند به اشکال مختلف و با انواع کارشکنی‌های ممکن از سرمایه‌داری شدن جامعهٔ ایران جلوگیری می‌کند. به طوری که پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ شاخهٔ صنعتی بورژوازی وابسته با خرابکاری فئودالیسم ورشکسته شده یا در حال حاضر (۱۳۴۰) در بحران شدید قرار دارد. امریکا امپریالیسم درجهٔ دوم در ایران از بورژوازی وابسته حمایت می‌کند و مخالف فئودالیسم است. اگرچه امریکا و انگلستان و همچنین فئودالیسم و بورژوازی وابسته در مقابله با نهضت ملی مردم ایران با هم متحد شدند اما باید بدانیم از یکسو، بورژوازی وابسته دشمن تاریخی و

طبقاتی فئودالیسم است و علیه آن مبارزه می‌کند و از سوی دیگر، امریکا و انگلستان با یکدیگر در تضادند و امریکا یعنی دشمن درجه دوم نهضت ملی، موافق و طرفدار اصلاحات و مبارزه با فئودالیسم است و تلاش می‌کند مناسبات سرمایه‌داری وابسته را حاکم کند تا از این طریق موقعیت انگلستان را تضعیف کرده، از گسترش کمونیسم جلوگیری کند. توکلی فضای باز سیاسی را نتیجه فشار امریکا بر دولت ایران برای اجرای اصلاحات ضد فئودالی می‌دانست و بر این نظر بود که نهضت ملی در ایران از نیرو و امکانات ضد فئودالی بورژوازی وابسته استفاده کند و با امریکا به طور موقت متحد شود و بداند «امپریالیسم امریکا ملت ما را در انهدام فئودالیسم یاری می‌دهد.» توکلی دولت امینی و انقلاب سفید را ترفند انگلستان و حکومت ایران برای فریب امریکا و مردم ایران ارزیابی می‌کرد. همین مواضع و نظرها و همچنین مباحث دیگری از جمله درباره شوروی، ماهیت و عملکرد حزب توده، حزب زحمتکشان و جامعه سوسیالیست‌ها... را که توکلی در «چه باید کرد» مطرح کرده می‌توان در «نسل جوان و جبهه ملی» یافت.

نکته دیگری که درباره محفل توکلی و در نتیجه شعاعیان در این نوشتار می‌توان به آن اشاره کرد، لقب «مارکسیست‌های امریکایی» است که پس از انتشار محدود «چه باید کرد» به توکلی و اعضای محفل او داده شد. برخی مدعی‌اند بیژن جزنی این لقب را به محفل توکلی داده است.<sup>۵</sup> حال آن‌که محمود توکلی در این باره نوشته است که پس از انتشار «چه باید کرد»، «گروه‌های اول ماه مه»<sup>۶</sup> در اعلامیه‌های خود ما را مارکسیست‌هایی امریکایی نامیدند.<sup>۷</sup>

## اقامت در کاشان

در خردادماه ۱۳۴۱ شعاعیان با مدرک فوق لیسانس جوشکاری از هنرسرای عالی فنی فارغ‌التحصیل می‌شود و براساس تعهدی که برای پنج سال خدمت در خارج از تهران سپرده بود، وزارت فرهنگ محل کار او را هنرستان صنعتی کاشان تعیین می‌کند. اقدامات شعاعیان برای ماندن در تهران به جایی نمی‌رسد و به ناچار در آذرماه ۱۳۴۱ به کاشان می‌رود. با این‌که ظواهر امر حاکی از آن است که وزارت فرهنگ طبق مقررات عمل کرده، اما صالحی احتمال می‌دهد به علت فعالیت‌های سیاسی شعاعیان، ساواک مانع ماندن او در تهران شد و «در حقیقت، او را به کاشان تبعید می‌کنند.» (ص ۶۶)

در سال ۱۳۴۲ که فضای باز سیاسی به پایان رسید و بار دیگر دیکتاتوری کاملاً بر ایران حاکم شد، شعاعیان در کاشان به سر می‌برد. در آن شرایط، کاشان مأمون امنی برای شعاعیان بود. در آنجا می‌توانست ضمن ادامه مطالعاتش، تحولات چهارسال گذشته و عملکرد جریان‌ها و جناح‌های سیاسی کشور را بازنگری و نقادی کند و هرازگاه برای دیدار و تبادل نظر با یاران به تهران برود. اگرچه در ابتدا تلاش‌هایی در این زمینه به عمل آورد. (بنگرید به: صص ۷۳-۶۹) اما شعاعیان که به نظر بهزاد نبوی «ساخته شده بود برای بحث و جدل و مبارزه» (ص ۸۸) و می‌خواست در کوران حوادث باشد، تلاش همه جانبه‌ای به عمل آورد تا خود را از کاشان که آن را «شهر مرده و تنگ

نظر» و گاهی «گورستان» می‌نامید نجات دهد که موفق نشد. (بنگرید به: صص ۹۴ - ۶۵) صالحی در فصل مربوط به اقامت شعاعیان در کاشان توضیح می‌دهد که به علت اقامت اجباری، شعاعیان دچار افسردگی و تألمات روحی شده بود؛ موضوعی که تاکنون مکتوم مانده بود. در سال ۱۳۴۵ افسردگی او چنان شدت می‌گیرد که از شهریور تا مهر آن سال در بیمارستان روانی میمنت (تهران) بستری می‌شود. با این‌که صالحی بستری شدن را به عنوان «آخرین ترفند» شعاعیان برای انتقالش به تهران ارزیابی می‌کند (ص ۸۵) اما قسمت‌هایی که از آثار منتشر نشده و توضیحات یاران شعاعیان نقل کرده، حکایت از «وضع روحی و روانی نامساعد مصطفی» در آن مقطع دارد؛ «کم تحمل شده بود و با تندى برخورد می‌کرد»، «علائمی از حساسیت عصبی در او مشاهده» می‌شد و «موارد جزئی هم چون صدای محیط پیرامون آزارش» می‌داد. (صص ۸۵ و ۸۸) علی‌رغم چنین وضعی، شعاعیان هر غروب پس از سرشماری بیماران، از دیوار بیمارستان بالا می‌رفت و به همراه پرویز مختاری که در آن سوی دیوار منتظرش بود در کوچه پس‌کوچه‌ها و بیغوله‌های شهر پرسه می‌زدند و شعاعیان نیمه شب به بیمارستان باز می‌گشت. (بنگرید به: صص ۹۲ - ۸۵) جدای از اهمیت داشتن یا نداشتن این برهه در شناخت روند زندگی شعاعیان، نفس پرداختن به تألمات روحی شعاعیان و بستری شدنش در بیمارستان روانی، نشان از آگاهی و جسارت انوش صالحی دارد. زیرا، در ایران اگر کینه و دشمنی در میان نباشد معمولاً ترجیح داده می‌شود صرفاً به نقاط قوت اشخاص بخصوص شخصیت‌ها و قهرمانان پرداخته شود و ضعف‌های آن‌ها را نادیده بگیرند و براساس نیاز از آن‌ها اسطوره بسازند. صالحی به رغم علاقه‌اش به شعاعیان، خلاف عادت را انجام داده که ارزشمند است و درس آموز.

در آبان ۱۳۴۵ بالاخره شعاعیان به یاری ابراهیم فرحبخشیان به تهران منتقل می‌شود اما مدتی طول می‌کشد تا تأثیرات ناگواری که اقامت اجباری در کاشان بر روح و روانش گذاشته بود برطرف شود. «یک سال پس از ترک کاشان، مصطفی در تهران به شرایط دلخواه و روزهای پُر از کار و مطالعه دست می‌یابد. کشاکش‌ها و نامالیمات روحی در وجودش کمرنگ می‌شود. این آرامش علاوه بر تلاش فردی، حاصل همدلی و همراهی دوستانی است که او را تنها نمی‌گذارند.» (ص ۱۰۶)

## رد لنینیسیم

در سال‌های ۱۳۴۹ - ۱۳۴۶ زندگی شعاعیان خلاصه می‌شود در: مطالعه، تحقیق و نگارش، ارتباط با عده‌ای از فعالان و مبارزان سیاسی، شماری از روشنفکران معترض مانند جلال آل احمد، غلامحسین ساعدی و ناراضیانی مانند ارسلان پوریا و... تشکیل محفل سیاسی و تلاش برای یافتن مشی مبارزاتی کارآمد. طی آن چهارسال، شعاعیان که از تأثیر آموزه‌های محفل توکلی خارج شده، به تدریج به نظریات و مواضع جدیدی می‌رسد که یکی از مهم‌ترین آن‌ها رد لنینیسیم است.

شعاعیان در جریان نوشتن کتاب **نگاهی به روابط شوروی و**



## مبارزه مسلحانه

از نظر شاعیان مبارزه سیاسی در ایران باید به صورت جبهه‌ای و نه طبقاتی انجام می‌گرفت و تاکید می‌کرد که از طریق تشکیل جبهه‌های از نیروهای سیاسی مخالف رژیم شاه اعم از ملی، مذهبی و مارکسیست است که می‌توان رژیم شاه را سرنگون کرد. در سال ۱۳۴۷، براساس چنین ارزیابی‌ای بود که شاعیان به همراه بهزاد نبوی، پرویز صدوری و رضا عسگریه محفلی را تشکیل داد که فعالیتش محدود به مطالعه، بحث و جدل سیاسی و پخش اعلامیه بود. در ابتدای تشکیل این محفل، شاعیان که هنوز شیفتهٔ اسلحه نشده بود به «کُر بزرگ ملی» می‌اندیشید. «انقلابی همگانی که صدای رسای آن می‌بایست از کارخانه‌ها و دانشگاه بلند شود و بر همه طنین‌انداز گردد.» (ص ۹۷) شاعیان یکی از راه‌های تحقق آن انقلاب همگانی را «گسترش دانش انقلابی» می‌دانست و تأکید می‌کرد: «نه تنها عامهٔ مردم بلکه انقلابیون وقت نیز از نظر دانش انقلابی و حتی دانش عمومی در سطح نازلی قرار دارند و نکات زیادی در ارتباط با جنبش‌های سیاسی و اجتماعی ایران مبهم و نامکشوف باقی مانده است.» (ص ۹۸) در آن مقطع هنوز شاعیان مبارزه مسلحانهٔ چریکی را بر نمی‌تابید و با آن مرزبندی می‌کرد به طوری که «کانون چریکی» به مثابه موتور کوچک انقلاب را که قرار بود موتور بزرگ انقلاب یعنی مردم را به راه بیندازد قبول نداشت و آن را به منزلهٔ نادیده گرفتن نقش توده‌ها می‌دانست. در برخورد با طرفداران کانون چریکی از آن‌ها به عنوان «عناصر انقلابی خرده بورژوازی» یاد می‌کرد که می‌خواهند «انقلاب را به مضحکهٔ قهرمان بازی‌های خود در آورند.» (ص ۱۴۲)

واقعهٔ سیاهکل (۱۹ بهمن ۱۳۴۹) نقطهٔ عطفی در زندگی شاعیان بود و دگرگونی اساسی در اندیشهٔ او پدید آورد. تحت تأثیر آن واقعه، شاعیان و اعضای محفلس فعالیت‌های خود را در جهت دست زدن به مبارزهٔ مسلحانه تغییر دادند. در این میان مشخص نیست که شاعیان و یارانش براساس کدام تحلیل سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی از جامعه و حکومت ایران به این نتیجه رسیدند که مشی مبارزهٔ مسلحانه ضروری و کارآمد است و آن را برگزیدند. با این حال، شاعیان به مشی مسلحانه چنان اعتقاد پیدا کرد که آن را به عنوان ملاک و معیار اصلی تعیین هویت جریان مارکسیستی در نظر گرفت و مطرح کرد. او در این باره از جمله نوشت: «هیچ سازمانی نمی‌تواند مارکسیستی باشد مگر آن که نخست به توده - اسلحه [و] به کارگر - اسلحه بیندیشد. هر چیز دیگری، در حاشیهٔ اسلحه - توده - کارگر جای دارد.» (ص ۲۴۰)

در حقیقت، شاعیان برای اثبات ضرورت مشی مسلحانه و کارآمدی آن در ایران خود را نیازمند ارائهٔ تحلیل و دلایل نمی‌دانست. به باور او در همه جا شرایط عینی انقلاب آماده است و آنچه مانع انقلاب مردم شده، عدم آمادگی شرایط ذهنی است و باید شرایط ذهنی را آماده کرد، آن هم وظیفهٔ پیشاهنگ است. اگر نیروی پیشاهنگ قاطعانه اقدام کند طبقهٔ کارگر و تودهٔ مردم به دنبال او حرکت کرده و انقلاب می‌کنند؛ به عبارت دیگر، شاعیان آغاز جنگ

نهضت انقلابی جنگل به رد لنینیسیم می‌رسد و بعداً در کتاب شورش (در پی تذکرات چریک‌های فدایی نام آن را به انقلاب تغییر داد) نظریاتش را در این زمینه بیان کرد. اگرچه رد لنینیسیم و تأکید بر «دگرذیسی لنین به اندیشه‌مندی ضدانقلابی [...] در حوالی ۱۹۲۰» نشان از استقلال فکری و جسارت و شهامت بسیار زیاد شاعیان دارد اما مسئلهٔ بنیادین در حوزهٔ اندیشه آن است که شاعیان بر چه اساس و استدلالی لنین را اندیشه‌مند ضدانقلابی دانسته و لنینیسیم را رد کرده است. شاعیان تعریف مشخصی از لنینیسیم ارائه نمی‌دهد؛ گاه آن را مترادف با نظریهٔ سوسیالیسم در یک کشور می‌داند و گاه آن را مساوی با همزیستی مسالمت‌آمیز سرمایه‌داری و سوسیالیسم و در مواردی مترادف با سیاست خارجی دولت شوروی و... محسوب می‌کند. آنچه موجب شد شاعیان لنین را اندیشه‌مند ضدانقلابی بداند و لنینیسیم را رد کند این بود: شاعیان «انتظار داشت لنین به محض پیروزی علم مبارزه با جهان سرمایه‌داری را بر افروزد نه این‌که بخواهد تضاد خود با این جهان [سرمایه‌داری] را به روش همزیستی مسالمت‌آمیز حل نماید و به این ترتیب تا سطح قابل سازشی، با جهان ضدانقلابی، پایین بیاید.» (ص ۴۱۸) به عبارت دیگر، شاعیان خواهان گسترش انقلاب به بیرون از مرزهای شوروی بود و به نظرش «همزیستی مسالمت‌آمیز، خلع سلاح و خاموش کردن آتش انقلاب است.» (ص ۲۵۱ - ۲۵۰) شاعیان معترض است که چرا لنین به «صنوبر انقلاب» اقدام نکرده و در پاسخ به این نظر که انقلاب صادراتی نیست، می‌نویسد: «این که انقلاب کارگری صادراتی نیست از بُن یاهه است.» (ص ۲۵۰) علاوه بر آن چه گفته شد، دلیل دیگر شاعیان برای رد لنینیسیم و لنین، شیفتگی‌اش به اسلحه و مبارزهٔ مسلحانه بود: «تاکید بر نقش توده‌های انقلابی در نوشته‌های لنین و نفی مبارزهٔ مسلحانه توسط او باعث می‌شد تا مصطفی، لنینیسیم را نه تنها ایدهٔ انقلابی به حساب نیاورد، بلکه آن را سخت مرگبار بداند.» (ص ۲۵۵)

مسلحانه از سوی پیشاهنگ و توده‌ای شدن آن را بدیهی می‌دانست. براساس چنین تلقی‌ای از مبارزه مسلحانه، شعاعیان و اعضای محفل او برنامه عملی را برای خود در نظر می‌گیرند که نه تنها ماجراجویانه، بلکه خارج از توان آن‌ها و مجموع گروه‌های چریکی ایران بود. «آن‌ها می‌خواستند چنان تشکیلات پیچیده‌ای را سازماندهی کنند که بتوانند در یک لحظه جان بخش آسمانی چاه‌های نفت و پالایشگاه‌ها و خطوط آهن و دخانیات و لوله‌های گاز و برخی دیگر از این‌گونه هدف‌ها را در هم بکوبد تا ضمن زمینگیر شدن دشمن، شرایط مناسبی برای جنبش فراهم شود.» (ص ۲۰۶) در حقیقت، هدف چنین عملیات خانمان بر بادده‌ای این بود که مشکلات اقتصادی مردم عمیق‌تر و دوچندان شده و نارضایتی‌ها و پس از آن ناآرامی‌ها دامن‌زده شود.

محفل شعاعیان علی‌رغم طراحی چنین عملیات دور و درازی، «بدون انجام هیچ‌گونه عملیاتی لو رفت.» (ص ۲۵۹) مدتی بعد شعاعیان به همراه نادر شایگان شام اسبی گروهی را تشکیل داد که بعداً به «جبهه دموکراتیک خلق» معروف شد. این گروه نیز به مشی مسلحانه معتقد بود ولی علی‌رغم عضوگیری و پاره‌ای اقدامات تدارکاتی، در عرصه عمل موفقیت خاصی به دست نیاورد و سرانجام، شعاعیان و باقیمانده گروه به چریک‌های فدایی پیوستند. تاریخچه‌ای که صالحی درباره محفل شعاعیان و جبهه دموکراتیک خلق نوشته نه تنها مشروح‌ترین تاریخچه‌ای است که تاکنون درباره این جریان نوشته شده بلکه می‌تواند به زدودن پاره‌ای پیشداوری‌ها درباره نحوه قضاوت کردن، توانایی اداره و سازماندهی، خلق و خو و... شعاعیان کمک کند. (بنگرید به: صص ۳۱۰ - ۲۰۴)

رابطه شعاعیان و سازمان مجاهدین خلق ایران، برخلاف رابطه‌اش با چریک‌های فدایی، کمتر مورد توجه و بررسی قرار گرفته است. در کتاب **مصطفی شعاعیان و رمانتیسیم انقلابی**، صالحی تلاش کرده ابعاد مختلف و چگونگی همکاری شعاعیان و مجاهدین را توضیح دهد، گو این‌که به نظر می‌رسد آگاهی از ابعاد گوناگون این رابطه نیازمند دستیابی به اسناد و مدارک بیشتری است. به نوشته صالحی، آشنایی شعاعیان با بنیان‌گذاران سازمان مجاهدین به دوره فعالیت جبهه ملی دوم باز می‌گردد و پس از سال ۱۳۴۹ است که شعاعیان با مجاهدین همکاری می‌کند؛ شعاعیان از یکسو پوسته‌های نارنجک را که محفل شعاعیان ساخته بود و پول‌هایی را که ذخیره کرده بودند به مجاهدین می‌دهد و از سوی دیگر، برخی مطالب از جمله یادنامه کشته‌شدگان مجاهدین، پیشگفتار دفاعیات اعضای زندانی مجاهدین در دادگاه نظامی و... را برای مجاهدین می‌نویسد و گویا در برخی فعالیت‌های عملی مجاهدین طرف مشورت بوده است که نمونه شناخته شده آن طرح فرار رضایی از دست ماموران ساواک است. (بنگرید به صص ۲۳۶ - ۲۳۳)

شعاعیان چه در دوره همکاری با مجاهدین و چه بعد از آن در آثار خود به اشکال مختلف تلاش می‌کرد که برای پیشبرد فعالیت‌های عملی طرفداران مشی مسلحانه به آن‌ها راهکارهایی ارائه دهد.

مثلاً، در مورد نحوه برخورد با مردمی که هنگام درگیری مبارزان مسلح با ماموران امنیتی و انتظامی برای دستگیری مبارزان به ماموران کمک می‌کردند، شعاعیان مبارزان را به عمل قاطعانه دعوت می‌کند. او در مقاله «چند یادداشت»، «از حادثه‌ای سخن به میان می‌آورد که در جریان آن مجاهدی برای خلع سلاح به پاسپانی هجوم می‌برد ولی در اثر حمله مردم، ناکام می‌شود. مجاهد در حالی که از تهدید مردم با نارنجک ناامید می‌شود به حیات خود با بلعیدن قرص سیانور خاتمه می‌دهد.» شعاعیان در جمع‌بندی و نتیجه‌گیری از این واقعه می‌نویسد: «این موضوع برای یک داستان رمانتیک، مائده خوبی است لیکن برای انقلاب رویه خوبی نیست. بدیهی است که بهترین شیوه، انفجار نارنجک در میان مردم بود تا زین پس در برابر چریک‌ها نایستند و بدان سال عملاً به سود ضدانقلاب دست به کار نشوند.» (ص ۳۸۲) این راهکار از سوی کسی مطرح می‌شد که چند سال قبل بر ضرورت گسترش آگاهی مبارزان و مردم تأکید می‌کرد و اینک در نمی‌یافت که مشکل اصلی در این است که مردم آن مجاهد را نه مبارزی پیگیر منافع مردم بلکه خرابکاری که باید به مجازات برسد می‌دانستند. شعاعیان به جای آن که بگوید باید توده مردم را آگاه کرد راه چاره را در انفجار نارنجک و کشته شدن مردم می‌دید تا از آن به بعد کسی از ترس در مقابل مبارز مسلح نایستد. راهکاری که خوشبختانه مورد پذیرش گروه‌های چریکی قرار نگرفت. ناگفته نماند، شعاعیان در آثار بعدی در سال‌های ۱۳۵۴ - ۱۳۵۳ بار دیگر بر ضرورت گسترش آگاهی و آزاداندیشی تأکید کرد؛ و این تضاد چیزی نیست جز یکی از فراز و نشیب‌های فکری متعدد که شعاعیان در زندگی‌اش از سرگذراند. انوش صالحی در توضیح ضرورت پرداختن به این فراز و نشیب‌ها می‌نویسد: «نباستی فراموش کرد که شعاعیان و هم‌زمانش سرشار از عشق به زندگی بودند اما راه دیگری برگزیدند. نادیده گرفتن وجوه متفاوت هستی‌شان از آن‌ها انسان‌های تک بُعدی می‌سازد حال این موجود تک بُعدی می‌خواهد ستایشگر لنین باشد یا اولین منتقد لنین در اردوگاه چپ ایران.»

۱. به نقل از: ناصر پاکدامن، «درباره یک بحث قلمی...»، در: درباره روشنفکر... (پاریس، ۱۳۸۶)، صص ۸۵ و ۱۶۰.

۲. همان، ص ۸۵.

۳. همان جا.

۴. «چه باید کرد» در سال ۱۳۴۰ در نسخه‌های محدود تکثیر شد.

۵. برای نمونه، بنگرید به: پیمان وهاب‌زاده، «تک اندیشی شعاعیان و برخورد چپ آئینی»، در: هشت‌نامه به چریک‌های فدایی خلق، (تهران، ۱۳۸۶)، ص یازده.

۶. «گروه‌های اول ماه مه»، تشکیلی مخفی بود که در سال ۱۳۳۹ باقر مؤمنی به همراه کاوه داداش‌زاده، رضا فرمهینی، مرتضی زربخت و... تشکیل داد.

۷. [محمود توکلی]، «تحلیلی از جامعه سوسیالیست‌های ایران»، ص ۵۰.